



تقریرات دروس خارج فقه

حضرت آیت الله سید محمد رضا مدرسین طباطبائی یزدی (دامت برکاته)

سال تحصیلی ۹۷-۱۳۹۶

جلسه هفتاد؛ سه شنبه ۱۳۹۶/۱۱/۲۶

۷. روایت محمد بن اسحاق بن عمار:

و [مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ] بِإِسْنَادِهِ^۱ عَنْ أَبِي عَلِيٍّ الْأَشْعَرِيِّ عَنْ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ عَمِّهِ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْحَاقَ بْنِ عَمَّارٍ قَالَ: قُلْتُ لِلرَّضَا عليه السلام: الرَّجُلُ يَكُونُ لَهُ الْمَالُ فَيَدْخُلُ^۲ عَلَى صَاحِبِهِ يَبِيعُهُ لَوْلَاةً تَسْوَى مِائَةِ دِرْهَمٍ بِأَلْفِ دِرْهَمٍ وَيُؤَخَّرُ عَنْهُ الْمَالُ إِلَى وَقْتٍ قَالَ: لَأَبْسَ بِهِ قَدْ أَمَرَنِي أَبِي فَفَعَلْتُ ذَلِكَ وَ زَعَمَ أَنَّهُ سَأَلَ أَبَا الْحَسَنِ عليه السلام عَنْهَا فَقَالَ مِثْلَ ذَلِكَ. وَ رَوَاهُ الْكَلِينِيُّ^۳ عَنْ أَبِي عَلِيٍّ الْأَشْعَرِيِّ وَ رَوَاهُ الصَّدُوقُ بِإِسْنَادِهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْحَاقَ بْنِ عَمَّارٍ نَحْوَهُ.

سند شیخ طوسی و نیز مرحوم کلینی علیه السلام به این روایت به خاطر محمد بن ابی عبدالله ناتمام است. صاحب وسائل علیه السلام می فرماید مرحوم صدوق نیز این روایت را با سند خود از محمد بن اسحاق بن عمار نقل کرده است، اما وقتی به مشیخه من لا یحضره الفقیه مراجعه می کنیم، ایشان سندی به محمد بن اسحاق بن عمار ذکر نکرده و جای دیگری هم سراغ نداریم که سندی به ایشان ارائه داده باشد، لذا به نظر می آید صاحب وسائل علی رغم تبخری که دارند در اینجا مثل بعض جاهای دیگر اشتباه کرده باشد و مرحوم صدوق علیه السلام سندی به محمد بن اسحاق بن عمار نداشته باشد و روایت مرسله باشد.

۱. تهذیب الأحکام، المشیخه، ص ۳۴.

و ما ذکرته عن أحمد ابن ادریس فقد رویته بهذا الاسناد عن محمد بن یعقوب عن احمد بن ادریس و اخبرني به أيضا الشيخ ابو عبد الله محمد بن محمد بن النعمان و الحسين بن عبید الله جميعا عن ابی جعفر محمد بن الحسين بن سفیان البزوفري عن احمد بن ادریس.

۲. في المصدر قد حل.

۳. وسائل الشیعه، ج ۱۸، کتاب التجارة، أبواب احکام العقود، باب ۹، ح ۶، ص ۵۵ و تهذیب الاحکام، ج ۷، ص ۵۳.

محمد بن اسحاق بن عمار می گوید خدمت امام رضا علیه السلام عرض کردم: مردی از کسی طلبی دارد [که وقتش رسیده است] و مرواریدی که ارزش آن صد درهم است، به هزار درهم به او می فروشد و آن مال را برای او تا مدت معلومی به تأخیر می اندازد. حضرت فرمودند: مانعی ندارد، پدرم به من امر فرمودند و من این کار را انجام دادم. محمد بن ابی عبدالله می گوید: محمد بن اسحاق بن عمار گمان داشت که همین مسئله را از امام کاظم علیه السلام سؤال کرده و حضرت مثل همین جواب را فرمودند.

۸. مرسله سلیمان الدیلمی:

و [مُحَمَّدُ بْنُ أَحْسَنَ] بِإِسْنَادِهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ يَحْيَى عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ إِسْحَاقَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سُلَيْمَانَ الدَيْلَمِيِّ عَنْ أَبِيهِ عَنْ رَجُلٍ كَتَبَ إِلَى الْعَبْدِ الصَّالِحِ علیه السلام يَسْأَلُهُ أَنِّي أَعْمَلُ قَوْمًا أبيعُهُم الدَّقِيقَ أَرِيحُ عَلَيْهِمْ فِي التَّقْفِيزِ دِرْهَمَيْنِ إِلَى أَجَلٍ مَعْلُومٍ وَ أَتَهُمْ سَأَلُونِي أَنْ أُعْطِيَهُمْ عَنْ نِصْفِ الدَّقِيقِ دَرَاهِمَ فَهَلْ مِنْ حِيلَةٍ لَّا أُدْخِلُ فِي الْحَرَامِ فَكَتَبَ إِلَيْهِ أَقْرَضَهُمُ الدَّرَاهِمَ قَرْضًا وَ أزدَدَ عَلَيْهِمْ فِي نِصْفِ التَّقْفِيزِ بِقَدْرِ مَا كُنْتُ تَرِيحُ عَلَيْهِمْ.^۴

سلیمان الدیلمی از مردی نقل می کند که نامه ای به امام کاظم علیه السلام نوشت و از ایشان چنین سؤال کرد: من با قومی معامله می کنم و به آنها آرد می فروشم تا مدت معلومی [به صورت نسیه و] در هر قفیز دو درهم سود می گیرم و آنها از من درخواست کردند به جای نصف آرد، دراهم به آنها بدهم [و آنها همان سود را به من بدهند] آیا راه تخلصی برای من هست که در حرام نیفتم؟ حضرت در جواب نامه او مرقوم فرمودند: دراهم را به آنها قرض بده و در نصف قفیز آردی که به آنها می فروشی، به اندازه سودی که از آنها می بری اضافه کن.

این روایت از لحاظ سند علاوه بر اینکه مرسله می باشد [ابراهیم بن اسحاق، محمد بن سلیمان الدیلمی و پدرش، تضعیف شده اند]. بنابراین همان طور که بیان کردیم در این باب به جز یک روایت که سندش تمام است، روایت دیگری که مشکلی نداشته نباشد وجود ندارد. بله، یک روایت دیگر هم هست که سندش تمام است الا اینکه مضمهره می باشد و روایات دیگری هم وجود دارد که مؤید مطلب می باشد.

کلام امام علیه السلام در عدم جریان روایات تخلص از ربای قرض در ربای معاملی و مناقشه در آن

سپس مرحوم امام علیه السلام می فرماید: نباید این روایات را با روایات [باب ششم از ابواب الصرف و نیز] باب بیستم از ابواب الربا خلط کرد؛ زیرا آن روایات مربوط به تخلص از ربای معاملی است، ولی روایات باب

۴. همان، ح ۷، ص ۵۶ و تهذیب الاحکام، ج ۷، ص ۴۵.

نهم مربوط به تخلّص از ربای قرضی است.^۵

خدمت ایشان عرض می‌کنیم:

اولاً: گرچه بعض روایات این باب، روشن است که در مورد ربای قرضی است، اما این مطلب که «تغییر عنوان» راه برون رفت از حرام است، از روایات متعدد دیگری هم استفاده می‌شود، یعنی همان روایاتی که از خدمت حضرت می‌پرسند اگر خواسته باشیم معامله را به این نحو انجام دهیم باطل است، چه کار کنیم؟ و از جواب حضرت استفاده می‌شود که اگر دو بیع انجام دهند که هر دو طبق موازین باشد، مانعی ندارد؛ یعنی هرچند نتیجه‌اش هم در نگاه اولی واحد باشد.^۶ و ظاهر آن است که روایات باب نهم از ابواب احکام العقود و حتّی روایات باب بیستم از ابواب الربا خصوصیت ندارند و مقصود، آن است که اگر دو عنوان محقق شود، مانعی ندارد و بلکه حتّی اگر دو عنوان هم محقق نشود ولی معامله داخل در مخصّص یا مقید باشد، باز مانعی ندارد و فرار از حرام به حلال است؛ نه فرار از حرام به حرام و باطل.

ثانیاً: فرضاً روایات باب نهم مخصوص تخلّص از ربای قرضی باشد و روایات باب بیستم مخصوص تخلّص از ربای معاملی باشد، مانعی از التزام به هر دو نیست؛ چراکه در باب نهم، هفت روایت وجود دارد که تعضد بعضها بعضاً و همان‌طور که بیان کردیم سند دو روایت تمام است^۷ و می‌تواند حجّت باشد و دلیلی وجود ندارد که از این روایات رفع ید کنیم.

۵. کتاب البیع (للإمام الخميني)، ج ۲، ص ۵۴۷:

و هذه الروایات هي التي أوردها الشيخ الحرّ في «الوسائل» في الباب السادس من أبواب الصرف، و قد تقدّم بعضها. و إن تأملت فيها ترى: أنّ محطّ السؤال و الجواب فيها، هو المبادلة بين الدراهم التي تختلف قيمها السوقية لأجل الجودة و الرداءة، أو كون بعضها غلّة، و بعضها وضحاً... و من ذلك الباب رواية الحسن بن صدقة، عن أبي الحسن (عليه السلام)، التي أوردها الشيخ الحرّ (قدّس سرّه) في الباب العشرين من أبواب الربا، فلا إشكال في هذه الروایات رأساً.

و لا يصحّ الخلط بينها و بين الروایات الواردة في التخلّص عن الربا في القرض، التي أوردها الشيخ الحرّ في الباب التاسع من أحكام العقود؛ فإنّ الصحاح المتقدّمة غير مربوطة بباب القرض و الربا المعاملی، بخلاف تلك الروایات المختصّة بالقرض.

لکنها روایات ضعیف إلاّ رواية واحدة منها، و هي ما رواها الشيخ (قدّس سرّه)، بإسناده عن أحمد بن محمد، عن ابن أبي عمير، عن محمد بن إسحاق بن عمار، قال قلت لأبي الحسن (عليه السلام): يكون لي على الرجل دراهم، فيقول: أخرنني بها، و أنا أربحك، فأبيعه جبّة تقوّم عليّ بألف درهم بعشرة آلاف درهم - أو قال: بعشرين ألفاً و أوّخره بالمال قال لا بأس.

۶. رجوع شود به وسائل الشیعة، ج ۱۸، باب ۵ و ۶ از ابواب احکام العقود.

۷. هرچند یکی از آن دو مضمرة بود.

کلام حضرت امام علیه السلام در عدم اعتماد به روایت محمد بن اسحاق بن عمار

بله، مرحوم امام در اینجا گفته‌اند که آقای محمد بن اسحاق بن عمار، صراف بوده و پول را تبدیل می‌کرده است و مرحوم علامه از شیخ صدوق علیه السلام که أعرف به حال رجال از متأخرین اصحاب بوده نقل کرده که ایشان واقفی است، لذا «فقی نفسی شیء من محمد بن إسحاق الصراف الواقفی»؛ خصوصاً که ایشان نقل کرده امام رضا علیه السلام فرمودند پدرم به من امر کردند که این حيله را به کار ببرم و چیزی را مثلاً به قیمت بالاتر بفروشم و به قیمت کمتر بخرم، و چنین عملی حتی اگر جایز باشد، اما امام علیه السلام أجلّ شأناً از آن است که برای جلب منافع، چنین کاری انجام دهند،^۸ و این روایات نظیر روایاتی است که درباره «بیع العنب لمن يعلم انه يجعله خمرًا» وارد شده است که راوی از حضرت می‌پرسد آیا چنین بیعی جایز است؟ و حضرت در جواب می‌فرماید: ما هم خرماهایمان را به آنها می‌فروشیم.^۹ مرحوم امام علیه السلام در اینجا می‌فرمایند نمی‌توان

۸. همان، ص ۵۵۰:

و محمد بن إسحاق و إن وثقه التجاشي، لكن العلامة توقّف فيه؛ لما نقل عن الصدوق: من أنه واقفي، و يظهر من محكيّ كلام ابن داود أيضاً التوقّف، و لقد تصدّى بعضهم لإنبات عدم كونه واقفياً.
و كيف كان: فهو إما واقفي ثقة، أو إمامي كذلك.

و سائر الروایات ضعاف، بل بعضها مشتمل علی ما لا یلیق بساحة الإمام (علیه السلام)، کروایة محمد بن إسحاق - بطریق مجهول عن الرضا (علیه السلام)، و فيها بعد السؤال عن الحيلة قال لا بأس به، قد أمرني أبي ففعلت.

و في «الفيہ»: روى محمد بن إسحاق بن عمار أنه سأل أبا الحسن موسى بن جعفر (عليهما السلام) عن ذلك، فقال له مثل ذلك. و في رواية مسعدة ابن صدقة، عن أبي عبد الله (عليه السلام) بعد السؤال عن الحيلة قال لا بأس بذلك، قد فعل ذلك أبي، و أمرني أن أفعل ذلك في شيء كان عليه. و أنت خبير: بأن بعض الأعمال و إن كان مباحاً فرضاً، لكن لا يرتكبه المعصوم (عليه السلام) المنزه عن ارتكاب ما هو موجب لتنفّر الطباع، كتحصيل النفع بالحيلة، و كإتيان النساء من الخلف، فهذا و أشباهه لو كان مباحاً، لما ارتكبه الإمام (عليه السلام).

ولهذا فقی نفسی شیء من محمد بن إسحاق الصراف الواقفي بقول الصدوق، الذي هو أخبر من متأخري أصحابنا بحال الرجال. و مقتضى تلك الروایات، أنه كان تحصيل النفع كذلك عملاً لعدّة من المعصومين، و هم الباقر، و الصادق، و الكاظم، و الرضا (عليهم السلام). نعم، ذیل رواية مسعدة ظاهر في أن العمل في بعض الموارد لإعطاء النفع بالحيلة، لكن ظاهر غيرها أن تحصيل النفع كذلك فعلهم، و أنا لا أرضى بذلك. فهذه الروایات نظیر روایات بیع العنب لمن يعلم أنه يجعله خمرًا حيث اشتملت علی أن الأئمة (عليهم السلام) يفعلون ذلك، فمثل هذه الروایات غیر قابلة للعمل بها؛ لاشتمالها علی أمر منکر.

مع أن طبع القضية في مورد تلك الروایات، يقتضي كون القرض أو تأخيره منبئاً علی بیع شيء بأكثر من قيمته، و هذا لا يخرج الموضوع عن الربا؛ فإنه بمنزلة الشرط.

فإذا قال المقترض: «أقرضني كذا» أو «أخّرني إلى كذا» فقال المقرض: «بع كذا بكذا حتى أفعل» يكون القرض و التأخير منبئاً علیه، لا داعياً لذلك، و هو عين الربا، و عين القرض بالشرط.

۹. وسائل الشیعة، ج ۱۷، کتاب التجارة، ابواب ما یکنسب به، باب ۵۹، ح ۶، ص ۲۳۰ و الكافي، ج ۵، ص ۲۳۲:

و [مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى] عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْمَاعِيلَ بْنِ بَرِيْعٍ عَنْ حَنَّانِ عَنْ أَبِي كَهْمَيْسٍ قَالَ: سَأَلَ رَجُلٌ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام عَنِ الْعَصِيرِ فَقَالَ لِي كَرْمٌ وَ أَنَا أُعْصِرُهُ كُلَّ سَنَةٍ وَ أَجْعَلُهُ فِي الدَّنَانِ وَ أبيعُهُ قَبْلَ أَنْ يَغْلِي قَالَ لَا بَأْسَ بِهِ وَ إِنْ عَلِيَ فَلَا يَحِلُّ بَيْعُهُ ثُمَّ قَالَ هُوَ ذَا نَحْنُ نَبِيعُ تَفْرَنَّا مِمَّنْ

به این روایات عمل کرد؛ چراکه چیزهایی را به امام علیه السلام نسبت می‌دهد که نمی‌شود به آن ملتزم شد.

نقد کلام حضرت امام علیه السلام در عدم اعتماد به روایت محمد بن اسحاق بن عمار

وجهی که مرحوم امام برای عدم اعتماد به صحیحۀ محمد بن اسحاق بن عمار بیان فرمودند، قابل التزام نیست؛ زیرا اینکه فرمودند محمد بن اسحاق بن عمار واقفی است، می‌گوییم چنین چیزی ثابت نیست؛ خصوصاً با توجه به روایت هفتم که هرچند سندش ناتمام بود، اما ایشان از امام رضا علیه السلام نقل روایت کرده‌اند: «قُلْتُ لِلرَّضَا علیه السلام: الرَّجُلُ يَكُونُ لَهُ الْمَالُ...» و ظاهرش آن است که حضرت را به عنوان امام قبول داشتند که خدمت ایشان رسیده و سؤال کرده است.

ثانیاً: اینکه مرحوم علامه در خلاصه الاقوال از شیخ صدوق علیه السلام نقل کرده که محمد بن اسحاق بن عمار واقفی است و «أنا في روايته من المتوقفين»^{۱۰} و جناب ابن داود هم ایشان را واقفی می‌داند^{۱۱} و مرحوم امام با استناد به این نقلها می‌گوید معلوم است که قول جناب صدوق که أقدم از نجاشی و مفید علیه السلام و أعرف از متأخرین به احوال رجال می‌باشد مقدم است، در نتیجه حداقل آن است که محمد بن اسحاق بن عمار، واقفی می‌باشد و چنین مسئله مهمی را نمی‌توانیم با روایت او اثبات کنیم. در جواب می‌گوییم:

ظاهراً شیخ صدوق در جایی تصریح نکردند که محمد بن اسحاق بن عمار واقفی است، بلکه جناب علامه و ابن داود علیه السلام این مطلب را از روایتی که جناب صدوق نقل کرده، استنباط کرده‌اند. مرحوم صدوق روایتی نقل می‌کند که جماعتی از واقفین وارد بر امام رضا علیه السلام شدند، در سند این روایت

نَعْلَمُ أَنَّهُ يَضَعُهُ حَفَرًا.

✓ همان، ح ۸، ص ۲۳۱ و تهذیب الاحکام، ج ۷، ص ۱۳۶:

وَ عَنْهُ [مُحَمَّدُ بْنُ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ] عَنْ فَصَالَةَ عَنْ رِفَاعَةَ بْنِ مُوسَى قَالَ: سَأَلَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام وَ أَنَا حَاضِرٌ عَنْ بَيْعِ الْعَصِيرِ مِمَّنْ يُحْمَرُهُ قَالَ حَلَالٌ أَلَسْنَا نَبِيعُ تَمْرَنَا مِمَّنْ يُجْعَلُهُ شَرَابًا حَبِيبًا.

۱۰. رجال العلامة - خلاصه الأقوال، ص ۱۵۸:

محمد بن إسحاق بن عمار بن حيان التغلبي - بالغين المعجمة - الصيرفي ثقة عين روى عن أبي الحسن موسى عليه السلام، قاله النجاشي. و قال أبو جعفر بن بابويه: إنه واقفي. فأنا في روايته من المتوقفين.

۱۱. رجال ابن داود، ص ۴۹۹:

محمد بن إسحاق بن عمار بن حيان التغلبي م [جش] ثقة [به] واقفي.

✓ همان، ص ۲۹۷:

محمد بن إسحاق بن عمار بن حيان التغلبي - بالناء المنناة فوق و الغين المعجمة - الصيرفي لم [جش] ثقة عين [به] واقفي.

بعض این جماعت نام برده شده است که از جمله آنها محمد بن اسحاق بن عمار است.^{۱۲} و از اینکه مرحوم صدوق این روایت را نقل کرده، استنباط کرده‌اند که ایشان قائل است محمد بن اسحاق بن عمار واقفی است، در حالی که سند این روایت [مشمتمل بر بعض مجاهیل بوده] و ناتمام است. مضاف به اینکه صرف نقل روایت دلالت نمی‌کند که مرحوم صدوق قائل به مطلبی باشد که در سند روایت آمده است بلکه لعل فقط روایت را آن‌گونه که به ایشان رسیده نقل کرده است. و حتی اگر مرحوم صدوق به مضمون روایت معتقد باشد، باز هم نمی‌توان گفت به مطلبی که در سند آن آمده معتقد است، بلکه لعل به جهت قرائنی اطمینان به مضمون روایت پیدا کرده باشند.

بنابراین حداقل آن است که به ضرس قاطع نمی‌توان به مرحوم صدوق نسبت داد که ایشان قائل به واقفی بودن محمد بن اسحاق بن عمار است؛ خصوصاً که در مقابل، تعریف‌هایی که از مرحوم نجاشی و شیخ مفید علیهما السلام در حق محمد بن اسحاق بن عمار وارد شده غوغا است.

نجاشی در ترجمه ایشان می‌فرماید: «محمد بن اسحاق بن عمار بن حیان التغلبي الصيرفي، ثقةٌ عينٌ روى عن ابي الحسن موسى عليه السلام له كتاب كثير الرواية»^{۱۳}. اینکه مرحوم نجاشی «ثقة» و «عين» را با هم در مورد ایشان آورده، خیلی بالاست و معمولاً به کمتر کسی گفته می‌شود «ثقة عين». نجاشی می‌گوید ایشان کتابی داشته که خیلی‌ها از آن نقل کرده‌اند، پس معلوم می‌شود ثقة بوده که شیعه به او اعتماد کرده است.

۱۲. عيون أخبار الرضا عليه السلام، ج ۲، ص ۲۱۳:

حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدَ بْنِ عَمْرَانَ الدَّقَاقُ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الْكُوفِيُّ قَالَ حَدَّثَنِي جَرِيرُ بْنُ حَزِيمٍ عَنْ أَبِي مَشْرُوقٍ قَالَ: دَخَلَ عَلَى الرَّضَا جَمَاعَةً مِنَ الْوَاقِفَةِ فِيهِمْ عَلِيُّ بْنُ أَبِي حَمْرَةَ الْبَطَانِيُّ وَ مُحَمَّدُ بْنُ إِسْحَاقَ بْنِ عَمَّارٍ وَ الْحُسَيْنُ بْنُ مِهْرَانَ وَ الْحَسَنُ بْنُ أَبِي سَعِيدٍ الْمَكَارِي فَقَالَ لَهُ عَلِيُّ بْنُ أَبِي حَمْرَةَ جَعَلْتُ فِدَاكَ أَحْبَبْنَا عَنْ أَبِيكَ عليه السلام مَا حَالُهُ؟ فَقَالَ لَهُ: إِنَّهُ قَدْ مَضَى فَقَالَ لَهُ: فَإِلَى مَنْ عَهْدٌ؟ فَقَالَ: إِلَيَّ فَقَالَ لَهُ: إِنَّكَ لَتَقُولُ قَوْلًا مَا قَالَهُ أَحَدٌ مِنْ آبَائِكَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ عليه السلام فَمَنْ دُونَهُ قَالَ: لَكِنْ قَدْ قَالَهُ خَيْرُ آبَائِي وَ أَفْضَلُهُمْ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وآله فَقَالَ لَهُ: أَمَا تَخَافُ هَؤُلَاءِ عَلَى نَفْسِكَ فَقَالَ: لَوْ خَفْتُ عَلَيْهَا كُنْتُ عَلَيْهَا مُعِينًا إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلى الله عليه وآله أَنَا أَبُو لَهَبٍ فَتَهَدَّدَهُ فَقَالَ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وآله: إِنْ حَدِثْتَ مِنْ قِبَلِكَ حَدْسَةً فَأَنَا كَذَّابٌ فَكَانَتْ أَوْلَ آيَةٍ نَزَعَتْ بِهَا رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وآله وَ هِيَ أَوْلَ آيَةٍ أَنْزَعُ لَكُمْ إِنْ حَدِثْتَ حَدْسَةً مِنْ قِبَلِ هَارُونَ فَأَنَا كَذَّابٌ فَقَالَ لَهُ الْحَسَنُ بْنُ مِهْرَانَ قَدْ أَتَانَا مَا نَطْلُبُ إِنْ أَظْهَرْتَ هَذَا الْقَوْلَ قَالَ فَتَرِيدُهَا ذَا أ تُرِيدُ أَنْ أَذْهَبَ إِلَى هَارُونَ فَأَقُولُ لَهُ إِيَّيْ إِمَامٌ وَ أَنْتَ لَشَيْءٍ فِي سَبِيٍّ لَيْسَ هَكَذَا صَنَعَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وآله فِي أَوْلِ أَمْرِهِ إِنَّمَا قَالَ ذَلِكَ لِأَهْلِهِ وَ مَوَالِيهِ وَ مَنْ يَتَّقُ بِهِ فَقَدْ حَضَّهُمْ بِهِ دُونَ النَّاسِ وَ أَنْتُمْ تَعْتَقِدُونَ الْإِمَامَةَ لِمَنْ كَانَ قَبْلِي مِنْ آبَائِي وَ لَا تَقُولُونَ إِنَّهُ إِنَّمَا يَمْنَعُ عَلِيُّ بْنُ مُوسَى أَنْ يُخْبِرَ أَنْ أَبَاهُ حَيٌّ تَقِيَّةً فَإِنِّي لَا أَتَّقِيكُمْ فِي أَنْ أَقُولَ إِنِّي إِمَامٌ فَكَيْفَ أَتَّقِيكُمْ فِي أَنْ أَدْعِي أَنَّهُ حَيٌّ لَوْ كَانَ حَيًّا.

۱۳. رجال النجاشي - فهرست أسماء مصنفی الشيعة، ص ۳۶۱:

محمد بن إسحاق بن عمار بن حیان التغلبي الصيرفي ثقة، عین، روى عن أبي الحسن موسى عليه السلام. له كتاب كثير الرواة. أخبرنا أحمد بن محمد الأهوازي قال: حدثنا أحمد بن محمد بن سعيد قال: حدثنا أحمد بن عمر بن كيسبة قال: حدثنا محمد بن بكر بن جناح قال: حدثنا محمد بن إسحاق بن عمار بكتابه.

شیخ مفید^{۱۴} هم در ارشاد، محمد بن اسحاق بن عمّار را جزء کسانی می‌شمارد که نصّ بر امامت امام رضا^{علیه السلام} را نقل کرده‌اند^{۱۴} و در صفات آن‌ها می‌فرماید: «من خاصّته و ثقّاته و اهل الورع و العلم و الفقه من شیعتہ»^{۱۵} و اینکه از امام رضا^{علیه السلام} نقل روایت کرده و نیز نصّ بر امامت حضرت را نقل کرده و از خواص امام کاظم^{علیه السلام} بوده، ظاهرش آن است که اعتقاد به امامت حضرت داشته است. در نتیجه با توجه به این توثیقات و تعاریف و نیز با توجه به مشکوک بودن حکم شیخ صدوق^{علیه السلام} به واقفی بودن محمد بن اسحاق بن عمّار، نمی‌توانیم روایات ایشان را ردّ کنیم. بله، ممکن است کسی بگوید این روایت مثلاً مشکلی دارد، اما حکم به واقفی بودن ایشان خلاف ظاهر است و با این استدلال ثابت نمی‌شود.

بنابراین با توجه به این روایات و اعتضاد آن‌ها به روایات باب بیستم از ابواب ربا و نیز سایر روایاتی که حیل شرعی تخلّص از ربا را بیان کرده و تغییر عناوین را کافی می‌داند و به ضمیمه اینکه قاعده نیز همین مطلب را اقتضاء می‌کند که تغییر عنوان کافی باشد، در مجموع دلیلی نداریم که از این روایات رفع ید کنیم. مطلب دیگری که مرحوم امام ضمناً در اینجا ذکر می‌فرمایند آن است که هرچند در روایات ذکر نشده که قرض در مورد آنها به نحو مشروط بوده، اما اینکه در روایات آمده «أقرضنی کذا یا آخرنی الی کذا» و مقرض می‌گوید فلان کار را انجام بده تا قرض یا مهلت بدهم، معنایش آن است که آن طرف، قرض خواسته و مقرض هم قرض داده است به شرط زیادت. بنابراین قرض، مشروط به زیادت است و همه قبول

۱۴. [[ابن شهر آشوب نیز ایشان را از کسانی می‌شمارد که نص بر امامت حضرت را نقل کرده‌اند:]]

✓ مناقب آل ابي طالب عليهم السلام (لابن شهر آشوب)، ج ۴، ص ۳۶۷:

و رُوَاةُ نَصِّ أَبِيهِ دَاوُدُ بْنُ كَثِيرٍ الرَّقِّيُّ وَ مُحَمَّدُ بْنُ إِسْحَاقَ بْنِ عَمَّارٍ وَ عَلِيُّ بْنُ يَفْطِينٍ وَ نُعَيْمُ الْقَابُوسِيُّ وَ الْحُسَيْنُ بْنُ الْمُخْتَارِ وَ زِيَادُ بْنُ مَرْوَانَ وَ دَاوُدُ بْنُ سُلَيْمَانَ وَ نَضْرُ بْنُ قَابُوسٍ وَ دَاوُدُ بْنُ زُرَيْبٍ وَ يَزِيدُ بْنُ سَلَيْطٍ وَ مُحَمَّدُ بْنُ سِنَانَ الْمُحْزُومِي.

۱۵. الإرشاد في معرفة حجج الله على العباد، ج ۲، ص ۲۴۷:

(فصل) فَمِمَّنْ رَوَى النَّصَّ عَلَى الرَّضَا عَلِيِّ بْنِ مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ بِالْإِمَامَةِ مِنْ أَبِيهِ وَ الْإِشَارَةَ إِلَيْهِ مِنْهُ بِذَلِكَ مِنْ خَاصَّتِهِ وَ ثِقَاتِهِ وَ أَهْلِ الْوَرَعِ وَ الْعِلْمِ وَ الْفَقْهِ مِنْ شِيعَتِهِ دَاوُدُ بْنُ كَثِيرٍ الرَّقِّيُّ وَ مُحَمَّدُ بْنُ إِسْحَاقَ بْنِ عَمَّارٍ وَ عَلِيُّ بْنُ يَفْطِينٍ وَ نُعَيْمُ الْقَابُوسِيُّ وَ الْحُسَيْنُ بْنُ الْمُخْتَارِ وَ زِيَادُ بْنُ مَرْوَانَ وَ الْمُحْزُومِيُّ وَ دَاوُدُ بْنُ سُلَيْمَانَ وَ نَضْرُ بْنُ قَابُوسٍ وَ دَاوُدُ بْنُ زُرَيْبٍ وَ يَزِيدُ بْنُ سَلَيْطٍ وَ مُحَمَّدُ بْنُ سِنَانَ.

أَخْبَرَنِي أَبُو الْقَاسِمِ جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ قَوْلِ أَبِيهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَعْقُوبَ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مَهْرَانَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانَ وَ إِسْمَاعِيلَ بْنِ غِيَاثِ الْقَضْرِيِّ جَمِيعاً عَنْ دَاوُدَ الرَّقِّيِّ قَالَ قُلْتُ لِأَبِي إِبْرَاهِيمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: جَعَلْتُ فِدَاكَ إِنِّي قَدْ كَبَرْتُ سِنِّي فَحُدِّ بِيَدِي وَ أَنْقِذْنِي مِنَ النَّارِ مِنْ صَاحِبِنَا بَعْدَكَ قَالَ فَأَشَارَ إِلَيَّ ابْنِي أَبِي الْحَسَنِ فَقَالَ هَذَا صَاحِبُكُمْ مِنْ بَعْدِي.

أَخْبَرَنِي أَبُو الْقَاسِمِ جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَعْقُوبَ الْكَلْبِيِّ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ الْمُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ عَنِ الْحَسَنِ عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْحَاقَ بْنِ عَمَّارٍ قَالَ قُلْتُ لِأَبِي الْحَسَنِ الْأَوَّلِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: أَلَا تَدُلُّنِي عَلَيَّ مَنْ أَخَذَ عَنْهُ دِينِي؟ فَقَالَ: هَذَا ابْنِي عَلِيُّ إِنَّ أَبِي أَخَذَ بِيَدِي فَأَذْحَلَنِي إِلَى قَبْرِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فَقَالَ لِي يَا بَنِيَّ إِنَّ اللَّهَ جَلَّ وَ عَلَا قَالَ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ حَلِيفَةً وَ إِنَّ اللَّهَ إِذَا قَالَ قَوْلًا وَفَى بِهِ.

دارند چنین قرضی مشتمل بر ربا است؛ زیرا روایاتی وجود دارد با این مضمون که «جاء الربا من قبل الشروط»^{۱۶} خدمت ایشان عرض می‌کنیم:

واقعاً اگر در جایی قرض مبنی بر شرط باشد، ما هم با کلام حضرت امام علیه السلام موافقیم؛ زیرا روایات بیان می‌کند «من أقرض ورقاً فلا يشترط الا مثله» و فرقی نمی‌کند چه شرط صریح باشد و چه مبنی‌علیه. اما اگر طرفین، دو معامله مستقل انجام بدهند؛ به این معنا که عقد بیع ربطی به عقد قرض نداشته باشد و آن فرد چیزی را گرانتر به او بفروشد؛ چه بعداً به او قرض بدهد و چه ندهد، در اینجا چه می‌فرمایید؟ مثلاً متاع پنج هزار تومانی را به بیست هزار تومان به او فروخت اما بعداً به پنج هزار تومان از او نخرید یا اینکه اصلاً مشتری به او نفروخت یا حتی با بیع تصریح کند که من این متاع را گران می‌فروشم به عنوان یک بیع مستقل، و مشتری هم قبول کند به داعی اینکه ثمن در ذمه او باشد و با بیع دوباره ارزانتر از او بخرد، اما بعداً با بیع ارزانتر نخرید و شرط هم نبود و مشتری نتوانست در دادگاه او را محکوم کند، در چنین جایی چه می‌فرمایید؟

مضافاً به اینکه گاهی در ضمن قرض شرط می‌کنند، در این فرض کلام حضرت امام تمام است، اما گاهی عکس است؛ یعنی بیع انجام می‌دهند و در ضمن آن اشتراط قرض می‌کنند؛ مثلاً مشتری می‌گوید این میبوی که ده هزار تومان می‌ارزد، پنجاه هزار تومان به من بفروش به شرط اینکه سی هزار تومان به من قرض بدهی تا شش ماه. اینجا دیگر قرضی که در آن اشتراط زیاده شده وجود ندارد، بلکه بیع متاعی است به قیمت گرانتر که در ضمن آن شرط قرض هم شده است و خود ایشان قبول دارند که بیع متاع

۱۶. وسائل الشیعة، ج ۱۸، کتاب التجارة، أبواب الصرف، باب ۱۲، ح ۱، ص ۱۹۰ و الکافی، ج ۵، ص ۲۴۴:

مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ عَنْ عِدَّةٍ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدَ بْنِ عَيْسَى عَنْ يَحْيَى بْنِ الْحَجَّاجِ عَنْ خَالِدِ بْنِ الْحَجَّاجِ قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنِ الرَّجُلِ كَانَتْ لِي عَلَيْهِ مِائَةٌ دِرْهَمٍ عَدَدًا فَضَانِيهَا مِائَةٌ وَرُزْنَا قَالَ لَا بَأْسَ مَا لَمْ يَشْتَرِطْ قَالَ وَ قَالَ جَاءَ الرَّبَا مِنْ قِبَلِ الشُّرُوطِ إِنَّمَا يُفْسِدُهُ الشُّرُوطُ. وَ رَوَاهُ الشَّيْخُ بِإِسْنَادِهِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ مِثْلَهُ.

۷ همان، ح ۲، ص ۱۹۱ و الکافی، ج ۵، ص ۲۵۳:

وَ [مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ] عَنْ عَلِيِّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ حَمَّادِ بْنِ الْحَلْبِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنِ الرَّجُلِ يَسْتَقْرِضُ الدَّرَاهِمَ الْبَيْضَ عَدَدًا ثُمَّ يُعْطِي سُودًا وَرُزْنَا وَ قَدْ عَرَفَ أَنَّهَا أَثْقَلُ مِمَّا أَخَذَ وَ تَطْيِبُ نَفْسُهُ أَنْ يَجْعَلَ لَهُ فَضْلَهَا فَقَالَ: لَا بَأْسَ بِهِ إِذَا لَمْ يَكُنْ فِيهِ شَوَاطِطٌ وَ لَوْ وَهَبَهَا لَهُ كُلَّهَا صَلَحَ.

وَ رَوَاهُ الصَّدُوقُ بِإِسْنَادِهِ عَنِ ابْنِ مُسْكَانَ عَنِ الْحَلْبِيِّ وَ رَوَاهُ الشَّيْخُ بِإِسْنَادِهِ عَنْ عَلِيِّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ نَحْوَهُ وَ بِإِسْنَادِهِ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ مِثْلَهُ.

۸ همان، ح ۳ و الکافی، ج ۵، ص ۲۵۴:

وَ [مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ] بِهَذَا الْإِسْنَادِ عَنِ الْحَلْبِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ: إِذَا أَقْرَضْتَ الدَّرَاهِمَ ثُمَّ أَتَاكَ بِخَيْرٍ مِنْهَا فَلَا بَأْسَ إِذَا لَمْ يَكُنْ بَيْنَكُمَا شَوَاطِطٌ. وَ رَوَاهُ الشَّيْخُ بِإِسْنَادِهِ عَنْ عَلِيِّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ مِثْلَهُ.

گرانتر از قیمتش مانعی ندارد.

والحمد لله رب العالمین

جواد احمدی